

Recognition of the two concepts of “mardōm” and “bandag” In Zoroastrian Middle Persian advisory and jurisprudential legal texts

Nayere Dalir*

Esmacil Matloubkari**

Abstract

"people" is the most key concept in social history. It was used in the same way in Middle Persian Zoroastrian texts. The aim of the research is a comparative study of the two words of *mardōm* and *bandag* in the advisory and jurisprudential legal texts and understanding social relations through it. Therefore, based on the linguistic approach, the research raises the main question, which category of texts do each of these two words appear more and how are they applicable to members of society? The authors hypothesize that *mardōm* was often used in “the advisory texts” and the general sense of the people, both Zoroastrian and non-Zoroastrian, and in contrast, *bandag*, in the sense of the subject, was used in jurisprudential legal texts. The result of this research is to pay attention to the fact that in “the advisory texts”, *mardōm* is used as a general term for all members of society regardless of their political or social orientations and is one of the most widely used words that pay attention to the moral status of people regardless of their class status. The use of terms such as *šāhān šāh bandag* in the jurisprudential legal texts is also related to the political concept of *bandag*, which can range from the lowest to the highest levels of social order. In contrast, other terms and expressions have been used to discuss the role of

* The Associate Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
(Corresponding Author) dalirNh@yahoo.com

** Ph.D. in History, Tehran University, Tehran, Iran. Matloubkari.esmaeil@gmail.com

Date received: 2021/11/30, Date of acceptance: 2022/04/10



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۳۶ زیان شناخت، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

community members concerning the members of the community to which they belong and other communities.

Keywords: *mardōm*, *bandag/bandeh*, the advisory texts, jurisprudential legal texts, Sasanian.

بازشناسی دو مفهوم *bandag* و *mardom* در اندرزنامه‌ها و متون فقهی - حقوقی فارسی میانه زردشتی

نیره دلیر*

اسماعیل مطلوبکاری**

چکیده

مفهوم «مردم» کلیدی‌ترین واژه در «تاریخ اجتماعی» است و این واژه در مفهوم امروزی خود در متون فارسی میانه زردشتی به کار رفته است. مسأله پژوهش حاضر بررسی تطبیقی دو مفهوم «مردم» و «بندگ/ بنده» در اندرزنامه‌ها و متون فقهی - حقوقی و فهم مناسبات اجتماعی از طریق آن است. از این رو، پژوهش حاضر بر اساس رویکرد زبان‌شناختی و روش تاریخ مفهوم این پرسش اصلی را طرح می‌کند که هر یک از این دو واژه در کدام دسته از متون بیشتر ظاهر شده‌اند و چگونه بر اعضای جامعه قابل انطباق هستند؟ فرضیه نویسندگان این است که واژه *mardom* غالباً در متون اندرزنامه‌ای و در معنای عامه مردم، اعم از زردشتی و غیر زردشتی، به کار رفته است و در غالب متون فقهی - حقوقی واژه *bandag* در معنای فرمان‌بر به کار می‌رود. این پژوهش بر بیان دو نتیجه متمرکز شده است: نخست، کاربرد فراگیر واژه *mardom* به عنوان اصطلاحی عام در اندرزنامه‌ها که برای تمامی اعضای جامعه فارغ از سوگیری‌های دینی یا اجتماعی ایشان به کار می‌رود و از پرکاربردترین واژگانی است که به وضعیت اخلاقی آدمیان جدای از جایگاه طبقاتی ایشان توجه می‌کن؛ دوم، اگرچه واژه *bandag* در متون فارسی میانه در معنی‌های برده و بنده

* دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، dalirNh@yahoo.com

** دکترای تاریخ، تهران، ایران، esmaeil@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۱



به کار رفته است، اما در متون فقهی - حقوقی عمدتاً در معنای فرمان بر به کار رفته است و بر تمامی اتباع و پیروان شاهنشاه ساسانی اطلاق می شده است.

کلیدواژه‌ها: مردم، بندگ/ بنده، اندرزنامه‌ها، متون فقهی - حقوقی، ساسانیان.

۱. مقدمه

گنجینه واژگانی برجای مانده از متون فارسی میانه زردشتی می تواند راهی برای درک بهتر مناسبات اجتماعی پیش از ظهور اسلام در جامعه ایرانی باشد. هدف از این پژوهش بررسی کارکرد اجتماعی دو واژه است که در متون فارسی میانه زردشتی ضبط شده‌اند. بخش مهمی از این متون به اخلاقیات اختصاص دارد که موجب پیدایش گونه‌ای ادبی به نام اندرزنامه‌ها شده است که بر ارائه پند و اندرز از زبان شاهان یا بزرگان دین استوار است. سقوط سلسله ساسانی و از بین رفتن قدرت سیاسی پشתיبان دین زردشتی باعث شد تا در سده‌های سوم و چهارم هجری، روحانیان زردشتی برای حفظ میراث ادبی و فقهی بخش بزرگی از این اندرزها را مکتوب کنند. در این زمان، دربار ساسانی و اشراف زردشتی باقی نمانده بودند؛ لذا این اندرزها خطاب به تمامی اقشار جامعه زردشتی نوشته می شدند و در مباحث مطرح شده از اصطلاحاتی استفاده می شد که به مخاطب عام ارجاع می دادند. بخش مهم دیگری از ادبیات فارسی میانه به متون فقهی - حقوقی اختصاص دارد که از اهمیتی به سزا برخوردارند. بررسی بخشی از این آثار مانند مادیان هزاردادستان نشان می دهد که احتمالاً پیش از فروپاشی دولت ساسانی تدوین شده‌اند. این گمان نیز وجود دارد که در تدوین متونی مانند دادستان دینی، که بخش عمده‌ای از آن به موضوعات فقهی - حقوقی اختصاص دارد، از متون تدوین شده در عهد ساسانی استفاده شده است که امروزه در دسترس ما قرار ندارند.

mardōm سوژه اصلی و به تبع آن محوری ترین مفهوم در تاریخ اجتماعی و ادبیات عامه محسوب می شود. بنابراین درک تحول مفهومی آن از ضروری ترین مولفه های شناخت تاریخ اجتماعی است. واژه *bandag* نیز در هر دو معنی فرمان بر و برده در متون ایرانی میانه به کار رفته است و بنابراین، مفهومی دوگانه در تاریخ اجتماعی - سیاسی دارد. این دو واژه از مهم ترین مفاهیمی هستند که شاخصه های عمومی اعضای جامعه ساسانی را بر ما آشکار می سازند. و اگرچه در کتیبه های رسمی ساسانی چندان به کار نرفته اند، اما از آنها با

تواتر نسبتاً زیادی در متون فارسی میانه زردشتی یاد شده است. بررسی دقیق‌تر مفهوم این واژگان نشان می‌دهد که *mardōm* واژه‌ای است که به توصیف وجه اجتماعی تمامی افراد جامعه می‌پردازد. این واژه گاه در معنای اعضای جامعه زردشتی به کار رفته است و گاه در معنای تمامی جامعه بشری استعمال شده است. واژه *bandag* نیز در معنی‌های برده، بنده و فرمان‌بر در متون فارسی میانه به کار رفته است.

پرسش اصلی در این پژوهش بر این نکته متمرکز است که هر یک از این دو واژه در چه دسته‌ای از متون بیشتر ظاهر می‌شوند و بر چه دسته‌ای از اعضای جامعه قابل انطباق هستند؟ فرضیه نویسندگان این است که در متون اندرزنانه‌ای واژه *mardōm* به توصیف وجه اجتماعی تمامی افراد جامعه می‌پردازد و در متون فقهی - حقوقی *bandag* غالباً در معنای فرمان‌بر به کار رفته است.

نتیجه حاصل از این پژوهش بر دو نکته اساسی استوار است:

نخست، به نظر می‌رسد که واژه *mardōm* به عنوان اصطلاحی عام برای تمامی اعضای جامعه، فارغ از سوگیری‌های سیاسی یا اجتماعی ایشان، در اندرزنانه‌ها به کار می‌رود و از پرکاربردترین واژگانی است که جدای از جایگاه طبقاتی انسان‌ها، به وضعیت اخلاقی ایشان توجه می‌کند. این واژه گاه در معنای اعضای جامعه زردشتی به کار رفته است و گاه در معنای تمامی جامعه بشری استعمال شده است؛

دوم، واژه *bandag* اگرچه در متون فارسی میانه در معنی‌های برده و بنده به کار رفته است، اما در متون فقهی - حقوقی عمدتاً در معنای فرمان‌بر به کار رفته است و بر تمامی اتباع و پیروان شاهنشاه ساسانی اطلاق می‌شده است. کاربرد اصطلاحاتی مانند *bandag šāh šāh* یا *dehgān ī šāhān šāh* در متون فقهی - حقوقی نیز ناظر بر همین مفهوم سیاسی است و در مقابل واژگان و اصطلاحاتی مانند *mard ī šahr* برای بحث درباره نقش اعضای جامعه در رابطه با اعضای اجتماعی که متعلق به آن هستند و دیگر اجتماعات استفاده شده است.

۲. پیشینه پژوهش

عمده مطالعات درباره این واژگان و مفاهیم اجتماعی و تاریخی آنها توسط مورخان غربی صورت گرفته است که از برجسته‌ترین آنها می‌توان به مدخل «برده و برده‌داری در

عصر ساسانی) ("Barda and Barda-Dāri ii. In the Sasanian period") در *دانشنامه ایرانیکا* (Maccuch, 1988)، «برده‌داری (خاور نزدیک باستان)» ("Slavery (ANE)") در *Anchor Bible Dictionary* (Dandamayev, 1992)، *از کوروش تا اسکندر: تاریخ شاهنشاهی ایران* (Briant, 1996) (*Histoire de l'empire perse: de Cyrus à Alexandre*) و ... اشاره کرد. نگارندگان تا کنون به پیشینه مطالعاتی برنخورده‌اند که در آنها به بررسی تطبیقی این دو واژه و مقایسه منابع مکتوبی پرداخته باشد که حاوی این واژگان هستند. در این پژوهش برای آوانویسی متون اوستایی از شیوه بارتمه و برای آوانویسی متون فارسی میانه از شیوه مکزی استفاده شده است. در ارجاع به متون تاریخی تا سرحد امکان از ترجمه‌های معتبر موجود استفاده شده است؛ اما در پی نوشت به متن‌های اصلی ارجاع داده شده است. هم‌چنین مثال‌های ذکر شده از متون ایرانی باستان و میانه که فاقد ارجاع هستند، توسط نویسندگان ترجمه شده‌اند.

۳. ساخت‌واژه و ریشه‌شناسی

برای درک صحیح معنای تاریخی و اجتماعی این دو واژه نیاز است که ابتدا به ساخت‌واژه و ریشه‌شناسی آنها توجه کنیم. *mardōm* نامی است مرکب در فارسی میانه به معنی «آدمیزاد یا انسان» که از شکل ایرانی باستان *-marta- tauzman** مشتق شده است. این واژه در دوره میانه به **mart-tōhm* و سپس *martōm* تبدیل شده است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۵۹۲؛ Nyberg, 1974: 127). بخش نخست این واژه، *-marta*، به معنی «مرد و نرینه» است که از ریشه $\sqrt{\text{mar}}$ به معنی «مردن و تباهی» آمده است (مقایسه شود با *Av. marāta-* به معنای موجود میرا، انسان) (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۵۸۹-۲۵۹۱) و بخش دوم آن، *-tauzman* به معنی تخمه و تبار است که در فارسی باستان به صورت *-taumā* به معنی تبار و تخمه آمده است و به اشکال *tōm* و *tōhm* به معنای تخم، نطفه و فرزند به دوره میانه رسیده است (همان، ۸۴۲-۸۴۳)؛ لذا می‌توان از نظر لغوی این واژه مرکب را تخمه‌مرد یا تبار انسان معنا کرد. با توجه به اینکه بخش نخست *mardōm* از ریشه $\sqrt{\text{mar}}$ به معنای مردن، است. می‌توان این ترکیب را به معنای تخمه‌میرا یا موجود فانی نیز تفسیر کرد. این تفسیر در ساخت نام کیومرث (*-gayō.marāta*، زنده‌میرا)، نمونه نخستین انسان در متون زردشتی، و گهمرد (*gēhmurd*)، معادل آن در متون مانوی تُرفانی، ذکر شده است. هم‌چنین

بازشناسی دو مفهوم *mardōm* و *bandag* ... (نیره دلیر و اسماعیل مطلوبکاری) ۱۴۱

در برخی از ابیات شاعران فارسی‌گوی بازتاب یافته است که از جمله آنها می‌توان به مصرع نخست از این بیت معروف شاهنامه اشاره کرد:

ز مادر همه مرگ را زاده‌یم بر آنیم و گردن ورا داده‌یم

(فردوسی، ۱۳۸۸: دفتر یکم، ۳۱۸).

bandag نامی است به معنای «برده، بنده و خدمتکار» از ریشه $\sqrt{\text{band}}$ به معنای بستن و محکم کردن. افزودن پسوند اسم‌ساز *-ka* به ستاک *-banda**، شکل باستانی *-ba'daka* را در کتیبه‌های فارسی باستان پدید آورده است (Kent, 1953: 199; Schmitt, 2014: 151). از آنجا که پسوند *-ka* ایرانی باستان به صورت *-ag* به ایرانی میانه غربی رسیده است (ابوالقاسمی، ۱۳۹۷: ۳۰۷)، شاهد حضور واژه *bandag* در متون فارسی میانه هستیم که در فارسی دری و معاصر به «بنده» تبدیل شده است.

در کتیبه‌های ساسانی شاهد کمترین میزان توجه به عامه مردم هستیم و غالباً در این کتیبه‌ها نشانی از واژگانی نمی‌بینیم که برای عامه جامعه به کار رفته باشد. این کتیبه‌ها عمدتاً خطاب به درباریان و طبقات چهارگانه بزرگان، یعنی شهریان (شهرداران)، واسپوهران (شاهزادگان)، بزرگان و آزادان، نوشته می‌شدند. شاپور اول در در کتیبه کعبه زردشت، به مغان، اشراف و بزرگان دربار نیا، پدر و خودش اشاره کرده است؛ اما در این کتیبه به عامه مردم ایرانشهر اشاره‌ای نشده است. او در کتیبه حاجی‌آباد (SH, 5-6) نیز بر اهمیت گروه‌های چهارگانه اشراف تأکید می‌کند:

“ka ēn tigr wist ēg-in pēš šahryārān ud wāspuhrān ud wuzurgān ud āzādān wist”
(Back, 1978: 373-4).

«هنگامی که این تیر را افکنندیم، پس ما پیش شهریان، واسپوهران، بزرگان و آزادان افکنندیم».

این رویه در دیگر کتیبه‌های ساسانی نیز دنبال شد و نرسی باری دیگر در کتیبه پایکولی به طبقات اشراف اشاره کرده است. اگر از معدود کتیبه‌های برجای مانده به زبان پارسی (پهلوانی) صرف‌نظر کنیم، کم‌توجهی به عامه مردم از ویژگی‌های کتیبه‌های ساسانی است؛ درحالی‌که شاهان هخامنشی بارها در کتیبه‌های خود به عامه مردم اشاره کرده‌اند و حکومت خود را در نزد تمامی اقشار اجتماعی واجد مشروعیت معرفی می‌کردند. از این‌روست که

شاهد واژگان نسبتاً متنوعی برای مفهوم مردم در کتیبه‌های هخامنشی هستیم. احتمالاً *martiya-* بیش‌تر از دیگر واژگان مرتبط با مفهوم مردم در کتیبه‌های فارسی باستان ظاهر شده است و به حالت‌های مفرد و جمع ستاک *martiya-* اشاره شده است که صفتی جانشین اسم است به معنای «مرد» (Kent, 1953: 203)

“*āθtiy Dārayava^huš xšāyaθiya atar imā dahyāva martiya hya āgariya āha avam ubartam abaram hya arika āha avam ufrastam aparsam*” (DB, I. 20-22). (Kent, 1953: 117)

«داریوش شاه می‌گوید: «در این سرزمین‌ها مردی که وفادار بود، نیک نواختم. آن کس که بدکار بود، سخت بازخواست کردم.»

در متون اوستایی نیز غالباً به حالت‌های مفرد و جمع ستاک *mašya-* برمی‌خوریم که معادل اوستایی *martiya-* و به معنی «میرا، انسان یا مرد» است (Bartholomae, 1904: 1148):

“*aom x^varənah hang⁻urvayata vīsō puθrō aθwyanōiš vīsō sūrayā θraētaonō, yat ās mašyānaṃ vərəθravanāṃ vərəθravastamō ainyō zaraθuštra*” (Yt, XIX. 36). (Humbach & Ichaporia, 1998: 38)

«آن فرّه را برای خود گرفت، پسر خاندان آثویه (آبتین – آبتین)، از خاندان نیرومند فریدون (ثریثونه – دارای سه توان) که بود پیروزمندترین مردان [میرایان] پیروزمند به‌غیر از زردشت.»

kāra- یکی دیگر از واژگانی است که در معنای بخش خاصی از عامه مردم (مردم / سپاه) به کار می‌رفت:

“*yaθā Ka^mbūjiya Mudrāyam ašiyava^t pasāva kāra arika abava^t*” (DB, I. 33). (Kent, 1953: 117)

«تا این که کمبوجیه به مصر رفت. آنگاه مردم / سپاه نافرمان شد.»

نکته مهمی که درباره *kāra-* می‌توان گفت عدم انطباق کامل آن با هر یک از مفاهیم مردم و سپاه است. به نظر می‌رسد که این واژه، حداقل در کتیبه بیستون، نه منحصرأ به معنای مردم است و نه فقط به معنای سپاه؛ بلکه احتمالاً به معنای گروهی از مردان آزاد عضو قبیله (zantu)^۲ است که دارای توانایی جنگیدن هستند. بریان *kāra-* را «توده / جامعه مسلح» (“*peuple en armes*”) معنی کرده است. معادل‌های آمده در نسخه‌های ایلامی (*taššup*) و

بابلی (*ūqu*) کتیبه بیستون نیز به همین اندازه مبهم هستند و همین معنای دوگانه مردم و سپاه از آن‌ها برداشت می‌شود (بریان، ۱۳۹۱: ۳۳، ۱۷۳) (Briant, 1996: 29, 115). به باور بریان در *kāra-* اثری از مفهوم نجیب‌زادگی، یا هرگونه ویژگی خاصی، وجود ندارد و همانند *plethos* (πλήθος) یونانی یا *populus* لاتینی صرفاً به معنای توده است (Briant, 2000: 334). اشمیت احتمال می‌دهد که *kāra-* ساختاری اجتماعی متعلق به پیش از شاهنشاهی هخامنشی باشد و آن‌را با *Männerbund* مقایسه می‌کند (Schmitt, 2014: 201). از نظر واژگانی نیز مولایی براین باور است که این واژه به دوره میانه نرسیده است و تنها در واژه *kārizār* در فارسی میانه، و کارزار در فارسی نو، و همچنین در ترکیب «کس و کار» به حیات خود ادامه داده است (مولایی، ۱۳۹۹: ۱۷۴). شروو در مقایسه تطبیقی کتیبه بیستون و متن مانوی شماره 4574 M به معنای مشابه این واژه در هر دو متن اشاره می‌کند (Skjærvø, 2009: 281) که نشان می‌دهد در این متن پارسی *kār* به معنای مردم آمده است و تنها a پایانی در شکل پارسی واژه حذف شده است که اتفاقی رایج در زبان‌های ایرانی میانه است.

“čē was kār nē zānēnd kū ba’at maran kāmād” (M4574/R/i/3-4).

«چه بسیار "مردم" نمی‌دانند که او برای *ba’at* آرزوی مرگ کرد».

به گزارش شروو این تنها شکل مفرد شناخته شده این واژه [در زبان‌های ایرانی میانه غربی] است؛ اما شکل جمع این واژه در متون پهلوی، و فارسی میانه مانوی، روایت شده است که از جمله آنها می‌توان به کتاب ششم دینکرد، *دادستان دینی* و *مینوی خرد* اشاره کرد (Skjærvø, 2009: 281-2).

در فارسی باستان، و اوستایی، *-zana* به معنای مردم و آدمیزاد است که تنها به شکلی غیرمستقیم به آن اشاره شده است (Schmitt, 2014: 294). از جمله آنها می‌توان به *vispazanānām* اشاره کرد که صفتی است مرکب به معنای «دارای همه‌گونه مردم» که از دو بخش ساخته شده است. *-vispa* به معنی همه و *-zana* به معنی مرد و آدمیزاد. از این صفت در کتیبه‌های داریوش اول (5, DZc, 9f; DSe, 10f; DNa, 10f) یاد شده است:

“adam Darayava^huš xšāyaθiya vazraka xšāyaθiya xšāyaθiyānām xšāyaθiya dahyūnām vispazanānām xšāyaθiya ahyāyā būmiyā vazrakāyā dūraiapiy” (DNa, 8-12).

«من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارای همه‌گونه مردم، شاه در

این سرزمین بزرگ دور و پهناور».

کنت هر دو بخش این صفت را واژگانی دخیل از زبان مادی در فارسی باستان می‌داند (Kent, 1953: 208). اشمیت نیز با کنت موافق است و به این نکته اشاره می‌کند که این صفت تنها در کتیبه‌های داریوش به کار گرفته شده است و در کتیبه‌های خشایارشا و اردشیر اول (XE, 15F; A¹Pa, 12) با *paruzanānām* (مردم) *paru- + zana-* (بسیار) به معنای مردمان بسیار، جایگزین شده است (Schmitt, 2014: 229, 280) که معنایی مشابه صفت پیشین دارد. این صفت در چند کتیبه خشایارشا (XPa, 8; XPc, 7; XPf, 11; XPh, 9; XV,) (12) تقطیع شده است و به صورت «*paruv zanānām*» آمده است که در معنای کلی آن تغییری ایجاد نمی‌کند.

۴. کاربرد واژگان *mardōm* و *bandag* در متون فارسی میانه زردشتی

۱.۴ کاربرد مردم در متون فارسی میانه زردشتی

واژه *mardōm* که در متون فارسی میانه به عنوان اسم جمع آمده است، گاه تنها به پیروان دین زردشتی اطلاق شده است و گاه به معنای تمامی بشریت است. به عنوان مثال در چیده اندرز پوریوتکیشان (1, CHP) منظور از مردم، پیروان دین زردشتی است:

“*pōryōtkēšān ī fradom-dānišnān pad paydāgih ī az dēn be guft ēstēd kū har mardōm ka ō dād ī pānzdah sālag rasēd, ēg-iš ēn and tis be dānistan abāyēd*” (Jamasp-Asana, 1913: 41).

«پوریوتکیشان که دارندگان دانش نخستین [هستند]، براساس پیدایی از دین (= چنان که از دین آشکار است) بگفته‌اند که هر مردم وقتی که به سن پانزده ساله رسد، پس او این چند چیز باید بداند» (گشتاسب و حاجی‌پور، ۱۳۸۸).^۴

اما در بندی دیگر از این اندرز (48, CHP) متوجه می‌شویم که این واژه می‌تواند بر تمامی جامعه بشری اطلاق شود:

“*čē paydāg kū xwaršēd im čim rāy har rōz sē bār ō mardōm ī gētīg framān dahēd*” (Ibid, 48).

«چه پیداست که خورشید بدین سبب هر روز سه بار به مردم گیتی فرمان می‌دهد.»

بازشناسی دو مفهوم *mardōm* و *bandag* ... (نیره دلیر و اسماعیل مطلوبکاری) ۱۴۵

در برخی از متون مانند یادگار بزرگمهر (Ibid, 90) در معنای مردم ابهام وجود دارد و می‌توان آن را هم پیروان دین بهی معنا کرد و هم به تمامی افراد جامعه بشری تسری داد:

“dādār Ohrmazd pad abāz dāštan ī ān and druz ayārīh ī mardōm rāy čand tis ī nigāhdār ī mēnōg dād: āsn xard ud gōšōsrūd xrad ud xēm ud ummēd ud hunsandīh ud dēn ud ham-pursagīh dānāg” (AWM, 43).

«دادار اورمزد برای بازداشتن آن چند دروج [و] یاری مردم چند چیز را آفرید که نگاهدار مینو [است]: خرد فطری و خرد اکتسابی و خیم (طبیعت) و امید و قناعت و دین و مشاوره [با] دانا».

اگرچه مردم اسم جمع است؛ اما حالت جمع آن، مردمان (*mardōmān*)، نیز در متون پهلوی آمده است. در اندرز انوشه روان آذرباد مهراپندان (HAM, 45) آمده است:

“ma raw abar kēn ud ziyān ī mardōmān” (Ibid, 61).

«بر کین و زیان مردمان مرو».

در زبان پهلوی با افزودن پسوند *-tīh*، اسم معنی *mardōmīh* (مردمی) به معنای مردم بودن و انسانیت ساخته می‌شود. چنانکه در چیده اندرز پوریوتکیشان (2, CHP) آمده است:

“u-m mardōmīh az mihrē mihryānē kē fradom paywand ud tōhm az gayōmard būd hēnd” (Ibid, 42).

«و مرا مردمی (انسانیت) از مهری و مهریانه است که نخستین پیوند و تخمه از کیومرث بوده‌اند».

همچنین در متون پهلوی به دو صفت *mardōm-dōstīh* (مردم‌دوستی) و *mardōm-dušmenīh* (مردم‌دشمنی) اشاره شده است که نخستین را صفتی شایسته پرهیزکاران و دومی را نشان بدی و دروندی می‌دانستند. در دینکرد ششم (DK, VI. E11) آمده است:

“guft ēstēd kū kē may xwarēd ud az-iš ēn 5 tis ō paydāgīh āyēd ān-iš daxšag ī ahlawīh bowandag-menišnīh ud wahman-dārīh ud mardōm-dōstīh ud rādīh ud āšt-xwānīh. ud kē ēn 5 tis ō paydāgīh āyēd ān-iš daxšag ī druwandīh tar- menišnīh ud an-āštīh ud mardōm-dušmenīh ud xešmēnīh ud pēnīh” (۱۳۹۳: ۱۱۶).

«گفته شده است که کسی که می‌خورد و این پنج چیز از او آشکار شود، این نشانه پرهیزکاری اوست: کامل‌اندیشی (فروتنی)، مهربانی، مردم‌دوستی، رادی و آشتی خواهی».

کسی که این پنج چیز در او آشکار شود، این نشان دروندی و بدی اوست: غرور، ناآشتی، دشمنی با مردم، خشم و خست» (میرفخرایی، ۱۳۹۳، ۲۳۸).

به نظر می‌رسد که در اندرنامه‌ها، واژه مردم به عنوان اصطلاحی عام برای تمامی اعضای جامعه فارغ از سوگیری‌های سیاسی یا اجتماعی ایشان به کار می‌رود و از پرکاربردترین واژگانی است که به وضعیت اخلاقی آدمیان جدای از جایگاه طبقاتی ایشان توجه می‌کند.

۲.۴ کاربرد *bandag* در متون فارسی میانه زردشتی

در متون فقهی - حقوقی فارسی میانه شاهد حضور کمتر واژگان عامیانه هستیم. به نظر می‌رسد در هنگام بررسی جایگاه اعضای جامعه در بافت سیاسی و حقوقی، نیاز بوده است تا با واژگانی تخصصی‌تری معرفی شوند که معرف نقش آنان در این ساختار باشد. *bandag* از مهمترین واژگانی است که در متون فقهی - حقوقی برای معرفی نقش اعضای جامعه در ساختار سیاسی استفاده می‌شود و ناظر بر چگونگی رابطه فرمانروا با فرمانبران است. باین‌وصف، شاهد حضور واژه *bandag* در معنی برده و در مقابل خداوند و آزاد مرد در متون اندرزی هستیم. در اندرز بهزاد فرخ پیروز (HWF, 29) آمده است:

“ham meh ud ham keh ud ham xwadāy ud ham bandag driyōš mardōm ud āzād mardān frōdтар-iz mard pad ōy mān āyēd” (Jamasp-Asana, 1913: 77).

«هم مهتر و هم کهتر و هم خداوندگار و هم برده، درویش مردم و آزادمردان، فروتر مردم نیز به آن مان (خانه) [می] آید».

حضور دو پهلوی *bandag* به معنای برده/ بنده در مثال زیر از کتاب ششم دینکرد (DK, VI. E. 43a) را نیز می‌توان با خصلت تألیفی این کتاب مرتبط دانست که بخش‌های مختلف آن از متون پیشین گردآوری شده‌اند و هر یک به فراخور حال در بخشی از آن نشانیده شده‌اند.

“guft estēd kū wistāx bandag ī xwadāy bowandag dušmen ī xwadāy bawēd” (میرفخرایی، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

بازشناسی دو مفهوم *bandag* و *pardom* ... (نیره دلیر و اسماعیل مطلوبکاری) ۱۴۷

«گفته شده است که بنده گستاخ سرور، دشمن کامل سرور شود» (میرفخرایی، ۱۳۹۳: ۲۴۷، ث ۴۳ الف).

شایسته است به این نکته نیز توجه کنیم که اصطلاحاتی مانند *dēn bandag* (بنده دین) نیز به عنوان صفتی برای نویسنده یا کاتب در موخره متون فارسی میانه زردشتی مختلفی به کار می‌رفته است.

بیشتر گفته شد که *bandag* صرفاً به معنای برده نیست و جدای از جایگاه و طبقه اجتماعی شخص برای تمامی فرمان‌بران شاهنشاه به کار می‌رفت (Macuch, 1988: 764) و به این معنا است که هریک از اتباع شاهنشاه به طور مطلق مطیع خواست شاه بود. این واژه از ریشه \sqrt{band} به معنای بستن و محکم کردن است و *bandhaka* در هندی باستان به معنای «کسی که با بند می‌بندد» است؛ اما هیچ نشانه‌ای در دست نیست که در فارسی باستان این واژه برای اسرای جنگی به کار رفته باشد (Eilers & Herrenschmidt, 1988: 682). داریوش اول در کتیبه بیستون بارها از معادل این واژه در فارسی باستان استفاده کرده است و از مهمترین سرداران خود با عنوان *ba'daka* یاد کرده است:

“pasāva adam kāram frāišayam Vidarna nāma Pārsa manā ba'daka avamšām maθištam akunavam” (DB, II. 19-20) (Kent, 1953: 121).

«آنگاه من سپاهی را به پیش فرستادم. ویدرنه نامی، یک پارسی، بنده من، او را بر ایشان سرور کردم».

معنای ریشه می‌تواند موجب پیدایش این فرض شود که از نظر تاریخی معنای برده را مقدم بر فرمان‌بردانیم. یونانیان نیز این واژه را در چنین بافتی تفسیر می‌کردند. چنان‌که هرودوت (Herodotus (Gk. Ἡρόδοτος) (*The Histories*, VIII. 116) (δούλος) *doulos*)، به معنی برده، را به عنوان معادل *ba'daka* آورده است (Herodotus, 1969: 118) و این معادل‌سازی در بسیاری از متون یونانی برجای مانده است (کوک، ۱۳۹۹: ۴۲۲، ش. ۳). (Cook, 1983: 249, no.3) داریوش کبیر، در کتیبه یونانی یافته شده در مگنزیایا، شهر ب خود، گاداتس، را با این عنوان خطاب می‌کند (لوکوک، ۱۳۸۹: ۳۳۱) (Lecoq, 1997: 277) و کسنفون (Xenophon (Gk. Ξενοφῶν) (*Anabasis*, I. 9. 29) حتی کورش کوچک را *doulos* برادرش، اردشیر دوم، می‌نامد (Xenophon, 1980: 91) که نشان می‌دهد این واژه یونانی، معادل *ba'daka* در کتیبه‌های فارسی باستان است.

وفاداری به شاه مهمترین صفت درباریان هخامنشی بود و بریان (۱۳۹۱: ۹-۵۳۸) (Briant, 1996: 336-7) بر این باور است که می‌توان رابطه‌ای موثق بین *ba'daka* و مفهوم وفاداری پیدا کرد. به گفته کسنفون (6. 6) (*Anabasis*, I. 6. 6) در دربار هخامنشی درباریان با نهادن دست راست در دست راست سرور خود ادای سوگند وفاداری می‌کردند و پیمانی خدشه‌ناپذیر با سرور خود منعقد می‌کردند.^۵ در کفالایا آمده است که نخستین «دست راست» دستی است که مادر زندگی به نخستین مرد (هرمزد بغ) داد، هنگامی که به نبرد با اهریمن می‌رفت و دومین دست را دستی می‌داند که مهر ایزد (روح زنده) به نخستین مرد (هرمزد بغ) داد، هنگامی که او را از میدان نبرد بیرون می‌کشید (بهار و اسماعیل پور ۱۳۹۴، ۱۸۲). این مفهوم راه خود را به ادبیات دینی در زبان‌های ایرانی میانه نیز گشود. در متن مانوی M47 که به زبان پارسی نوشته شده است، از پیمان سروری مهرشاه، فرمانروای میشان، با مانی صحبت شده است:

“aōyān frēstag dast pad sar awistād. ō uš āyad. kaō abar āxāšt. pad frēstag pād kaft, dašn padiryft. ud frēstag wāxt ...” (M47/I/V/13-16). (Boyce, 1975: 38 (text f, 2))

«آنگاه فرشته (پیامبر) دست بر سر [او] نهاد. به هوش آمد. چون برخاست، به پای فرشته افتاد، دست راست [او را] پذیرفت (گرفت) و فرشته گفت ...» (بهار و اسماعیل پور ۱۳۹۴، ۲۶۴).

هنگامی که پیمان‌گذار در حضور شاه نبود، می‌توانست شیئی همچون پیکره دست خود را برای شاه بفرستد که معرف دست او باشد (بریان ۱۳۹۱، ۵۳۸). (Briant 1996: 336) مشابه چنین پیمانی در روایت طبری از تاریخ ساسانی نیز مشاهده می‌شود. هرمزد اردشیر که متهم به بی‌وفایی و طغیان شده بود، دست خود را بریده و مومیایی می‌کند و برای پدرش، شاپور اول، می‌فرستد (الطبری، ۱۳۸۷.ه.ق/ ۱۹۶۷.م: ۵۲). به نظر می‌رسد که شاهزاده پیکره‌ای از دست خود را برای شاه فرستاده و بدین ترتیب تجدید عهد کرده است. این رسم در بسیاری از نقاط خاور نزدیک متداول بوده است و تا کنون نیز به اشکال گوناگونی به حیات خود ادامه داده است. شاید محتمل‌ترین شکل تداوم این مفهوم، بیعت باشد که

در لغت عرب، دست بر دست زدن است در ایجاب بیع (فروختن) و در مباحث، بر ایجاب طاعت؛ اما در اصطلاح مسلمانان بیعت، نهادن دست راست است در دست کسی به نشانه پذیرفتن امارت یا ریاست او. ... بیعت در عرب پیش از اسلام نیز متداول

بوده است و آنان هنگام پذیرش مهتری رئیس قبیله یا سرکرده خود و یا به هنگام تعهد انجام کاری برای وی، با نهادن دست خود در دست او وفاداری خویش را اعلام می‌داشته‌اند (شهیدی، ۱۳۶۸: ۱۲۵).

امروزه نیز سنت دادن دست راست در زورخانه‌ها همچنان برقرار است.

بستن کمر از دیرباز نشان بستگی شخص به طبقه اشراف بود. در دوره هخامنشی بستن کمر مهم‌ترین نشان اشرافیت و خدمت در دربار بود و شاه با اهدای کمر بند به بزرگان دربار خود وفاداری ایشان را اعلام می‌کرد. در مقابل، گرفتن کمر بند نشانه گسستن پیوند بین سرور و فرمان‌بر بود. کسنفون (10. 6. *Anabasis*) در هنگام توصیف محاکمه اورونتاس (Orontas) به این نکته اشاره می‌کند که قاضیان با گرفتن کمر بند مرگ متهم را اعلام می‌کردند (Xenophon, 1980: 61). در دوره ساسانی نیز اعضای برجسته دربار با عطایای اهدایی توسط شاهنشاه از دیگر اعضای طبقه خود متمایز می‌شدند. مهم‌ترین این عطایا «کلاه و کمر» بودند که دریافت آنها موجب ارتقای مقام فرد دریافت‌کننده می‌شد (KKZ, 4). مفهوم اصطلاح کمر بسته در فارسی نوین نیز احتمالاً ریشه در همین امر داشته است که به معنای وفاداری بی‌چون‌چرای فرد نسبت به سرور خود است. از مجموع این روایات می‌توان به این نتیجه رسید که *baⁿdaka-* می‌تواند به معنای کسانی باشد که نسبت به شاه هخامنشی وفادار بوده‌اند و بدین ترتیب می‌توان در کتیبه‌های فارسی باستان این واژه را به معنای فرمان‌بر دانست. این واژه در دوره ساسانی نیز مفهوم دوگانه خود را حفظ کرد و در هر دو معنی برده و فرمان‌بران شاهنشاه از آن یاد شده است. در بسیاری از متون پهلوی مانند مینوی خرد (MX, 38. 37) این واژه در معنای برده گواهی شده است.:

“ud ēn se pad gugāy nē padīrišn zan ud rahīg ī aburnāy ud bandag mard”
(Anklesaria, 1913, p.115)

«این سه را به عنوان گواه نباید پذیرفت: زن و کودک نابالغ و مرد برده» (تفضلی، ۱۳۶۴: ۵۶).

در *هیربدستان* (Her., 11. 7) به این نکته اشاره شده است که اگر برده‌ای غیر بهدین، به دین زردشتی درمی‌آمد، آزاد محسوب می‌شد و به عنوان یکی از اتباع شاهنشاه دارای شخصیت حقوقی مستقل می‌شد:

“Bandag-ē ī agdēn ka be ō wehdēn āyēd šāhān šāh bandag ā-š wahāg abāmīhā pad-
iš” (Kotwal & Kreyenbroek, 1992: 60).

«هنگامی که برده بد دین به دین بهی آید، بنده شاهنشاه می شود [آزاد می شود] و بهایش به شکل وام برای او [مالک] است» (Ibid: 61).^۶

دوگانگی مفهوم برده و بنده را می توان در موادی خاص از مادیان هزار دادستان مشاهده کرد که به وجود دو دسته از خدمتکاران در آتشکده های زردشتی اشاره می کنند. بنا بر برخی از مواد حقوقی متوجه می شویم که اشخاص مقروض یا مومنانی را که مایل بودند قسمتی از وقت خود را به خدمت در آتشکده بپردازند، بنده آتش (-*Ādurān-Bandag/ Ātaxš*) می نامیدند. چنین شخصی فردی آزاد و زردشتی بود که در آتشکده خدمت می کرد و برخلاف بردگان از حقوق فردی آزاد برخوردار بود. بندگان آتش می توانستند از مقامات عالی دولتی باشند که تنها به شکلی مجازی به آتش وابسته باشند. مشهورترین مثال از نمونه اخیر وضعیت مهنررسی بزرگ فرمذار مقتدر نیمه نخست سده پنجم میلادی است که توسط بهرام پنجم (۴۲۱-۴۳۹م) چندین سال به عنوان بنده آتش در آتشکده های اردیبهشت (*Ardwahišt*) و افزون اردشیر (*Afzōn-Ardašīr*) به خدمت گمارده شد. در طی حکومت یزدگرد دوم (۴۳۹-۴۵۷م) او برای جرمی که مرتکب شده بود به املاک پادشاهی (*ōstān*) منتقل شد و تا زمان پادشاهی پیروز (۴۵۹-۴۸۴م) در آنجا به کار مشغول شد. پیروز پس از مشاوره با موبدان موبد مردبود (*Mardbūd*) و دیگر مشاوران خود، او را به خدمت در آتشکده اورمزد- پیروز (*Ohrmazd-Pērōz*) گماشت (Macuch, 1988: 766; *MHD*, LIV. A39. 11-17). (Farraxvmar ī Vahrāmān. 1997: 318).

جدای از بندگان آتش، بردگانی نیز بر زمین های کشاورزی و املاک وسیع اهدایی به آتشکده ها کار می کردند که «برده آتش» (*anšahrīg ī ātaxš*) نامیده می شدند. موقعیت ایشان با بندگان آتش کاملاً متفاوت بود. آنها آزاد نبودند؛ بلکه به ملکی وابسته بودند که روی آن کار می کردند. این بردگان غالباً زردشتی نبودند و حق خدمت در [داخل] آتشکده ها را نداشتند (Macuch, 2010: 108-9). از نظر سیاسی *anšahrīg* فرمان بر و تابع شاهنشاه ساسانی محسوب نمی شد و شاید بتوان آن را غیر شهروند ترجمه کرد. با ذکر این احتیاط که مراد از شهروند در اینجا صرفاً در معنای واژگانی به منزله «ساکن کشور» است و نباید آن را با مفاهیم نوین جامعه شناسی سیاسی مرتبط دانست. در واقع، *anšahrīg* به معنای برده خارجی و غیرزرتشتی بود که معمولاً به طور دائم به کار در مزارع گماشته می شد.

غالب این بردگان کسانی بودند که از خارج از جوامع ایرانی به‌عنوان اسرای جنگی وارد می‌شدند. در شرایطی که ماتسوخ این روش را متداول‌ترین راه برای تهیه بردگان می‌داند و بر افزونی این بردگان بر دیگر اعضای این دسته تأکید می‌کند (Macuch 1988, 764)؛ دندامایف به این نکته اشاره می‌کند که اکثریت اسرای حاصل از این جنگ‌ها به‌عنوان سرف (*Serf*) در مزارع متعلق به دربار و یا پرستشگاه‌ها به کار گمارده می‌شدند و تنها تعداد کمی از ایشان برده می‌شدند (Dandamayev 1992, 58). بخش مهمی از این اسرای سوری- رومی که دارای مهارت فنی بودند، به‌عنوان ساکنان شهرهای نوینباد در میان‌رودان و خوزستان اسکان داده می‌شدند. آنها صنعتگرانی ماهر بودند که به واسطه مهارت خود از اعتبار زیادی برخوردار شدند تا جایی که به‌روایت برخی از متن‌های مسیحی، در دوره شاپور دوم کروگبد، (*kirrōg-bed*) رییس پیشه‌وران شاهی، از بین‌ایشان انتخاب شد (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، ۳۱۲-۳۱۷). (Pigulevskaia 1963, 159-61) بخش دیگری از این اسرای خارجی بر زمین‌های کشاورزی و املاک وسیع اهدایی به آتشکده‌ها کار می‌کردند. آنها به ملکی وابسته بودند که روی آن کار می‌کردند. این بردگان غالباً زردشتی نبودند و حق خدمت در آتشکده‌ها را نداشتند (Macuch 2010, 108-9) و از نظر حقوقی احتمالاً وضعیتی شبیه سرف‌ها داشتند.

تفاوت بندگان و بردگان آتشکده در متونی مانند مادیان هزار دادستان (*MHD*, XVI. 1.) (7-10) آمده است:

“ka ātaxš-ē(w) bandag mard dō ud anšahrīg mard dō ast. ud mard xwāstag-ē(w) rāy kard kū-m ō bandagān ī ān ātaxš dād. az ān čiyōn anšahrīg bandagīh ī ātaxš nē bawēd, ō anšahrīg ī ātaxš tis-iz nē dahēd” (Farraxvmart ī Vahrāmān. 1997: 27).

«هنگامی که آتش [کده] ای [دارای] دو مرد بنده و دو مرد برده است، و مرد [ای] خواسته‌ای را اظهار کرد «که به بندگان آن آتش [کده] دادم». چون بردگی، بندگی آتش نمی‌باشد، از آن [خواسته] به برده آتش نیز چیزی نمی‌دهد.»

جدای از معناهای بردگی و بندگی، واژه *bandag* و ترکیبات آن با مفهومی سیاسی در متون حقوقی به کار رفته است که از جمله می‌توان به اصطلاح *šāhān šāh bandag* اشاره کرد که در متون فقهی - حقوقی پهلوی به معنای فرمان‌بر شاهنشاه آمده است (Perikhanian, 1997: 389).

“U-š ēn-iz guft kū ka kadag-xwadāy xwāstag (ī-š) mad ud rasēd ō zan ud frazand dahēd ud pas anšahrīg āzād kunēd Siyāwa(x)š guft (kū) anšahrīg az šāhān šāh bandagīh abāz āwurdan nē šāyēd” (Farraxvmart ī Vahrāmān. 1997: 90). (*MHD*, XXVII. 31. 15-17)
«و او این نیز گفت که هنگامی که کدخدا را خواسته (ای) آمد و [به دستش] می‌رسد؛ به زن و فرزند می‌دهد و سپس برده [ای را] آزاد می‌کند؛ سیاوش گفته است که سزاور نباشد برده را از بندگی شاهنشاه باز آوردن».

بدین ترتیب متوجه می‌شویم که از نظر این دسته از داوران ساسانی، برده آزاد شده، بدان دلیل که همچون دیگر افراد آزاد جزئی از اتباع شاهنشاه ساسانی دانسته می‌شود، را نمی‌توان به بردگی بازگرداند.

در بندهایی از مادیان هزار دادستان (*MHD*, XVI. 1. 1-2) نیز دهقان شاهنشاه (*dahīgān ī šāh*) معادل با بنده شاهنشاه (*šāhān šāh bandag*) و در معنای فرمان‌بران و اتباع فرمانروا آورده شده است:

“ōwōn bawēd čiyōn mard-ē(w) ī dehgān ī šāhān šāh pad bandagīh ō mard-ē(w) dahēd” (Farraxvmart ī Vahrāmān. 1997: 26).

«آن‌گونه باشد مردی که دهقان شاهنشاه [است را] به بردگی مردی [می‌دهد]».

عنوان *šāhān šāh bandag* در دیگر متون فقهی - حقوقی پهلوی نیز گواهی شده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به *دادستان دینی* (2. *DD*, LVI) اشاره کرد:

“pāsox ēd kū mard ī purnāy ī hu-dēn ī xwēškārag ī šāhān šāh bandag ī frazand-ēmēd ud nē margarzān pad stūrīh šāyēd” (۱۳۹۷: ۶۳).

«پاسخ اینکه: مرد برنا (بالغ) بهدین خویشکار (وظیفه‌شناس) بنده شاهنشاه (رعیت شاه) امیدوار به فرزندآوری و ادامه نسل، نامرگ ارزان (مرتکب گناه سزاوار مرگ نشده) برای ستوری شایسته است» (میرفخرایی، ۱۳۹۷: ۱۵۰).

از دیگر اصطلاحاتی که در متون فارسی میانه زردشتی مانند دینکرد (*DK*, VIII. 19. 26,) (Williams, 19. 50)، (19. 21-710. 10-12, 708) *DKM*، *روایت پهلوی* (Pah. Riv., 17d.12) (Williams, 1990: I/93) و *مادیان هزار دادستان* برای توضیح مفهومی مشابه با شهروند به کار رفته است، می‌توان به اصطلاح *mard/ zan ī šahr* اشاره کرد که به معنای «شهروند مرد / زن» است. شکی آن را به معنای شهروندانی از طبقات پایین اجتماعی دانسته است و احتمال می‌دهد

که این اصطلاح معادل *hamāg šahr mard(ān)* باشد که در کتیبه نرسی در پایکولی (*NPi, A*) 14. 05 (Humbach and Skjærvø, 1983: 10) به کار رفته است (Shaki, 1991: 632). پریخانیان نیز *zan ī šahr* را هم به معنای شهروند ترجمه کرده است و هم معنای بومی یا همشهری، مقیم شهر یا منطقه، را برای آن در نظر گرفته است (Perikhanian, 1997: 406). و گاه *mard ī šahr* را به معنای اعضای یک اجتماع معنی کرده است:

“ud ka xwāstag ō čand mard ī šahr pad ē(w) jār pad xwēših dahēd ham-gōnag čiyōn ān-iz ī pus. ud ka pad jūd bahr dahēd ham-gōnag čiyōn ān-iz ī pus” (Farraxvart ī Vahrāmān. 1997: 152). (*MHD*, XLI, 60. 3-5)

«و هنگامی که خواسته‌ای را در یک زمان به تملک چند مرد شهر دهد، [حکم] آن نیز همانند پسر(ان) است و اگر سهمی جداگانه به [کسی] دهد، [حکم] آن نیز همانند پسر(ان) است».

در این بند پریخانیان *mard ī šahr* را «اعضای همان اجتماع» (members of the same «community»)، احتمالاً معادل با *ham-nāf*، ترجمه کرده است (Perikhanian, 1997: 153) و در غالب موارد مشابه در *مادیان هزار دادستان*، می‌توان چنین معنایی از آن ارائه کرد. به نظر می‌رسد که این اصطلاح فاقد معنای حقوقی *šāhān šāh bandag* است؛ بلکه معنا و مفهومی عام دارد و ناظر بر روابط برابر و هم‌سطح اعضای جامعه با یکدیگر و با جوامع دیگر است و با رابطه فرمانبر با فرمانروا مرتبط نیست. از مثال‌های فوق می‌توان به این نتیجه رسید، که همچون دوره هخامنشی، واژه *bandag* جدای از دربرداشتن معنا و مفهوم بردگی و بندگی، اصطلاحی بود برای نامیدن تمامی فرمان‌بران شاهنشاه. این واژه در غالب متون فقهی - حقوقی یا متون دارای محتوای حقوقی، در چنین معنا و مفهومی استفاده می‌شد.

۵. نتیجه‌گیری

دو واژه *mardōm* و *bandag* در متون فارسی میانه زردشتی برای نامیدن اعضای جامعه به کار می‌رفتند. به نظر می‌رسد که *mardōm* واژه‌ای بود با کاربردی فراگیر و عام‌تر که از رواج بیش‌تری در نظم اجتماعی آن زمان برخوردار بود و به پیروی از آن از تواتری بیش‌تر در متون اندرزنانه‌ای برخوردار است. این واژه از پرکاربردترین واژگانی است که جدای از

جایگاه طبقاتی انسان‌ها، به وضعیت اخلاقی ایشان توجه می‌کند و به عنوان اصطلاحی عام برای تمامی اعضای جامعه، فارغ از سوگیری‌های دینی یا اجتماعی ایشان، به کار می‌رفته است. این واژه گاه تنها به بهدینان و اعضای جامعه زردشتی اطلاق می‌شد، اما در مواقعی به تمامی افراد بشر اطلاق شده است.

در متون فقهی - حقوقی، به دلیل ماهیت دقیق‌تر مطالب، شاهد حضور کمتر واژگان عامیانه هستیم از این‌رو، به نظر می‌رسد که اعضای جامعه هنگامی که در بافت سیاسی و حقوقی مورد بررسی قرار می‌گیرند نیاز است که با واژگانی تخصصی‌تر معرفی شوند که معرف آنان در سلسله مراتب سیاسی باشد. از این‌رو، در این دسته از متون شاهد حضور بیش‌تر مفهوم سیاسی *bandag* و اصطلاحات مشتق از آن هستیم. با وجود اینکه واژه *bandag* در غالب متون پهلوی در معنای برده یا ینده و خدمتکار به کار رفته است، به نظر می‌رسد که با توجه به پیشینه واژگانی موجود در فارسی باستان، در متون فقهی - حقوقی فارسی میانه زردشتی از این واژه برای توصیف فرمان‌بران شاهنشاه ساسانی استفاده شده است. این واژه اگرچه در متون فارسی میانه در معنی‌های برده و بنده به کار رفته است، اما در متون فقهی - حقوقی عمدتاً در معنای فرمان‌بر به کار رفته است و بر تمامی اتباع و پیروان شاهنشاه ساسانی اطلاق می‌شده است. کاربرد اصطلاحاتی مانند *šāhān šāh bandag* یا *dehgān ī šāhān šāh* در متون فقهی - حقوقی نیز ناظر بر همین مفهوم سیاسی است. در مقابل اصطلاحاتی مانند *mard ī šahr* برای بحث درباره نقش اعضای جامعه در رابطه با اعضای اجتماعی که متعلق به آن هستند و دیگر اجتماعات استفاده شده است. با توجه به پیشینه کاربرد مفهوم بنده در عصر هخامنشی، به کار بردن واژه *bandag* برای تمامی فرمان‌بران شاهنشاه اعم از عوام و بزرگان و اشراف نشان‌دهنده رویکرد دولت ساسانی به فرمان‌بران خود است که به صورت نظری تمامی اعضای جامعه را تابعان شخص شاهنشاه می‌دانست.

کوتاه‌نوشت‌ها

یادگار بزرگمهر: AWM

چیده اندرز پوریوتکیشان: CHP

کتیبه داریوش اول در بیستون: DB

DD: دادستان دینی

DK: دینکرد

DNa: کتیبه داریوش اول در نقش رستم

HAM: اندرز انوشه روان آذرباد مهراسپندان

Her.: هیربدستان

HWF: اندرز بهزاد فرخ پیروز

KKZ: کتیبه کردیر در کعبه زردشت

MHD: مادیان هزار دادستان

MX: مینوی خرد

NPi: کتیبه نرسی در پایکولی

ŠH: کتیبه شاپور اول در حاجی آباد

Yt: یشت

پی‌نوشت‌ها

۱. هومباخ و ایکاپوریا در ترجمه خود «میرایان» را ترجیح داده‌اند (Humbach & Ichaporia, 1998: 38).

۲. از ستاک *zantav-* به معنی منطقه و ناحیه (Bartholomae, 1904: 1660-1) به نظر می‌رسد که در اوستای نو به معنای منطقه محل سکونت اعضای یک اجتماع پیوسته به یکدیگر است که بزرگ‌تر از *nmānah* (خانه) و *vīs* (خاندان-ده) و کوچکتر از *dahyu* (سرزمین/ قوم-مسامحتاً کشور) است. در متون اوستایی بارها به تقسیمات چهارگانه جامعه ایرانی باستان اشاره شده است. در آبان یشت آمده است:

*yam azəm yō ahurō mazdā hizvārēna uzbaire fradaθāi nmānaheca *vīasca zant ušca danh ušca* (Yt, V, 6).

او را من که اهوره‌مزدا هستم با حرکت زبان (با سخن) به وجود آوردم، برای گسترش خانه و دیه و قبیله و سرزمین (مولایی، ۱۳۹۸: ۴۹).

به باور نگارندگان، بهترین مثال ساخت چهارگانه فوق در جوامع ایرانی باستان را می‌توان در کتیبه داریوش در نقش‌رستم یافت؛ آنجا که داریوش تبار خود را شرح می‌دهد:

adam Dārayava^huš ... Vištāspahyā puça Haxāmanišiya Pārsa Pārsahyā puça Ariya Ariya ciça (DNa, 8- 15).

«من داریوش، پسر ویشتاسپ (nmānah)، [یک]هخامنشی (vīs)، [یک]پارسی (zantu)، پسر پارسی، آریایی (dahyu)، از تخمه آریایی».

۳. واژه‌ای است به زبان آلمانی که به گروه‌های جوانان جنگاور اقوام هندواروپایی اطلاق می‌شود که گرد آیینی مشخص، مانند نوشیدن هوم، و ایزدانی مشخص، مانند ایندره، جمع می‌شدند. از نخستین پژوهش‌های مرتبط با آن می‌توان به *انجمن مردان آریایی: مطالعاتی درباره زبان و تاریخ دین هندوایرانی* (Wikander, 1938) اشاره کرد که مضمون آن در فصل نخست *فتودالیسم در ایران باستان* (Widengren, 1969: 9-44) بررسی شده است. برای اطلاعات بیشتر درباره پیشینه پژوهش و شواهدی از وجود این گروه‌ها در متون ایرانی باستان و میانه و حتی دوره اسلامی رجوع کنید به Daryace, 2018.

4 - <https://www.parsigdatabase.com/surf?lang=Fa>

۵. در ترجمه انگلیسی Carleton Brownson (Loeb Collection) این پیمان به شکل «دست دوستی دادن» (I received and gave the hand-clasp of friendship) آمده است (Xenophon 1921, 299). بیرشک آنرا به صورت «او دست راست خود را به من داد و من هم به او دادم» ترجمه کرده است (کسنوفون ۱۳۷۵، ۱۱۵). بریان نیز این بند از آناباسیس را به شکل «دادن دست راست فرمان‌بر (بنده) به سرور خود» تفسیر کرده است که رسمی بوده است که با ادای سوگند [وفاداری] همراه بوده است (بریان ۱۳۹۱، ۵۳۸) [Briant 1996: 336].

۶. کوتوال و کرینبروک در ترجمه خود بهای برده را به عنوان وامی برای مالک می‌دانند. در حالی که به نظر می‌رسد این مبلغ دینی بر گردن خود برده باشد و از این نظر وامی است که باید شخص او به مالک پرداخت کند.

کتاب‌نامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۷)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
بریان، پی‌یر (۱۳۹۱)، *از کوروش تا اسکندر تاریخ شاهنشاهی ایران (تاریخ هخامنشی، جلد دهم)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.
بهار، مهرداد و ابوالقاسم اسماعیل‌پور (۱۳۹۴)، *ادبیات مانوی*، تهران: کارنامه.

بازشناسی دو مفهوم *mardôm* و *bandag* ... (نیره دلیر و اسماعیل مطلوبکاری) ۱۵۷

- پیگولوسکایا. نینا ویکتوروونا (۱۳۸۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تفضلی، احمد (۱۳۶۴)، *مینوی خرد*، تهران: توس.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۵)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۶۸)، «بیعت و چگونگی آن در تاریخ اسلام»، *کیهان اندیشه*، ش ۲۶، ص. ۱۲۹-۱۲۵، تهران: موسسه کیهان.
- الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷ه.ق / ۱۹۶۷م)، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، الجزء الثاني، بیروت: دارالتراث.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کسنوفون (۱۳۷۵)، *آناباسیس*، ترجمه احمد بیرشک، تهران: کتابسرا.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۹۹)، *شاهنشاهی هخامنشی*، تهران: ققنوس.
- لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۹)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه روز.
- مولایی، چنگیز (۱۳۹۸)، *آبان یشت (سرودی اوستایی در ستایش اردوی سوراناهید)*، تهران: آوای خاور.
- مولایی، چنگیز (۱۳۹۹)، *فرهنگ زبان فارسی باستان*، تهران: آوای خاور.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۳)، *بررسی دینکرد ششم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۷)، *دادستان دینی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Anklesaria, T.D. 1913. *Dânâk-u Mainyô-I Khard*. Bombay

Back, Michael (1978), "Die sassanidischen Staatsinschriften", *Acta Iranica*, vol. 18, Leiden: Brill.

Bartholomae, Christian (1904), *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.

Boyce, Mary (1975), "A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian", *Acta Iranica*, vol. 9, Leiden: Brill.

Briant, Pierret (1996), *Histoire de l'empire perse: de Cyrus à Alexandre*. Paris: Fayard.

Briant, Pierret (2000), "Gaumâta", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. X, Fasc. 3, pp. 333-335, New York: Bibliotheca Persica Press.

- Cook, John Manuel (1983), *The Persian Empire*, New York: Schocken Books.
- Dandamayev, Muhammad A. (1992), "Slavery (ANE)", *Anchor Bible Dictionary*. ed. David Noel Freedman. vol. 6. pp. 58-62. New York: Doubleday.
- Daryaei, Touraj (2018), "The Iranian Männerbund Revisited", *Iran & the Caucasus*, vol. 22, no. 1, pp. 38-49, Brill.
- Eilers, W & C. Herrenschmidt. (1988), "Banda", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. III, fasc. 7, pp. 682-685, New York: Bibliotheca Persica Press.
- Farraxvart ī Vahrāmān (1997), *The Book of a Thousand Judgements*. Transcription & translation from Pahlavi Text by Anahit Perikhanian, Translated from Russian by Nina Garsoïan, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Herodotus (1969), *Herodotus*. eds. E. H. Warmington. English trans. A.D. Godley, Loeb Classical Library, vol. IV, Book VIII-IX, London: William Heinemann.
- Humbach, Helmut & Pallan R. Ichaporia (1998), *Zamyād Yasht*, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Humbach, Helmut & Prods O. Skjærvø (1983), *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Jamasp-Asana, Jamaspji Dastur Minocherji (ed.) (1913). *Corpus of Pahlavi Texts*. Bombay.
- Kent, Roland G. (1953), *Old Persian*, New Haven: American Oriental Society.
- Kotwal, Firoze M. & Philipp G. Kreyenbroek (1992), "The Hēbedestān and Nērangestān: vol. I. Hēbedestān", *Studia Iranica*, Cahier 10, Paris.
- Lecoq, Pierre (1997), *Les inscriptions de la perse achemenide*, Paris: Gallimard.
- Macuch, Maria (1988), "Barda and Barda-Dāri ii. In the Sasanian period", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. III, fasc. 7, pp. 763-766, New York: Bibliotheca Persica Press.
- Macuch, Maria (2010), "Allusions to Sasanian Law in the Babylonian Talmud", *The Talmud in its Iranian Context*, eds. Carol Bakhos & M. Rahim Shayegan, Tübingen: Mohr Siebeck.
- Nyberg, Henrik Samuel (1974), *A Manuel of Pahlavi*, vol. II, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Perikhanian, Anahit (Transcription & translation from Pahlavi Text) (1997), *The Book of a Thousand Judgements*, Translated from Russian by Nina Garsoïan, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Pigulevskaja, Nina (1963), *Les Villes de L'etat Iranien aux Epoques et Sassanide*, Paris: Mouton.
- Schmitt, Rüdiger (2014), *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden: Reichert Verlag.
- Shaki, Mansour (1991), "Citizenship ii. In the Sasanian Period", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. V/6, pp. 632-634, New York: Bibliotheca Persica Press.
- Skjærvø, Prods Oktor (2009), "Reflexes of Iranian oral traditions in Manichean literature", *Literarische Stoffe und ihre Gestaltung in mitteliranischer Zeit (Beiträge zur Iranistik, Band 31)*, pp. 269-86, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert.

بازشناسی دو مفهوم *mardōm* و *bandag* ... (نیره دلیر و اسماعیل مطلوبکاری) ۱۵۹

Widengren, G. (1969), *Der Feudalismus im alten Iran*, Köln-Opladen: Springer.

Wikander, S. (1938), *Der arische Männerbund, Studien zur indo-iranischen Sprach- und Religionsgeschichte*, Lund: Hakan Ohlsson.

Williams, A. V. (1990), *The Pahlavi Rivayat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, Copenhagen : Munksgard.

Xenophon (1980), *Xenophon: Anabasis Books I- VII*, ed. G. P. Goold. English trans. Carleton L. Brownson. Loeb Classical Library, Cambridge, Massachusetts- London: Harvard University Press- William Heinemann.

Sites:

<https://www.bbaw.de/>

<https://iranicaonline.org/>

<https://www.parsigdatabase.com/>